

داستان ستاره ی دریایی



سپیده دم، پیرزنی در ساحل قدم می‌زد. ساحل پر بود از ستاره‌های دریایی که در طول شب همراه امواج به ساحل آورده شده بودند. صدها ستاره ی دریایی، دور از امواج دریا می‌درخشیدند.

سپیده دم، پیرزنی در ساحل قدم می‌زد. ساحل پر بود از ستاره‌های دریایی که در طول شب همراه امواج به ساحل آورده شده بودند. صدها ستاره ی دریایی، دور از امواج دریا می‌درخشیدند.

ناگهان توجه پیرزن به دو بچه در امتداد ساحل جلب شد. پیرزن از خود پرسید، آن‌ها این موقع در ساحل چه می‌کنند؟ و بیش‌تر دقت کرد.

بچه‌ها ستاره‌های دریایی را در دست هایشان جمع کرده بودند و با دقت دست هایشان را به سمت امواج می‌گرفتند و ستاره‌های دریایی را به اقیانوس برمی‌گرداندند.

پیرزن به اطراف نگاه کرد. متوجه گروهی از مردم شد که در سکوت مشغول تماشای این صحنه بودند. او طاقت نیاورد و پرسید: **171#&؛ بچه‌ها! چه کار می‌کنید؟**

بچه‌ها جواب دادند: **171#&؛** اگر ما این ستاره‌های دریایی را به آب برنگردانیم، خواهند مرد. آن‌ها را نجات می‌دهیم.

مردم به این پاسخ ساده، تنها لبخند زدند. بالاخره هر چیزی می‌میرد. چه کسی به این ستاره‌های دریایی توجه می‌کند. مگر چه اتفاقی می‌افتد اگر آن‌ها بمیرند؟ به حالشان چه فرقی می‌کند؟

جمعیت پراکنده شد. مردم بی‌توجه دنبال کارهای خود رفتند؛ اما پیرزن ماند و به بچه‌ها گفت: **171#&؛** وقت خود را تلف می‌کنید. صدها ستاره دریایی در جاهای دیگر دور از آب مانده‌اند و دیر یا زود می‌میرند. این کار شما هیچ فرقی به حال آن‌ها ندارد.

بچه‌ها یک ستاره ی دریایی برداشتند. قسمت درخشان و تیغ‌دار با شیارهای رنگی هر ستاره دریایی را به پیرزن نشان دادند. زیبا و سخت بود. بعد آن را برگرداندند؛ ستاره دریایی برای زنده ماندن تقلا کرد و بی‌تاب می‌گشت تا بتواند نفس بکشد.

بچه‌ها برگشتند و ستاره ی دریایی را به آرامی به اقیانوس بازگرداندند. امواج، ستاره دریایی را همراه خود به اعماق آب‌های سبز بردند. آن‌ها زندگی دوباره را به ستاره دریایی هدیه کرده بودند.

بچه‌ها رو به پیرزن کردند و گفتند: **171#&؛** دیدی؟ با این کار، این ستاره ی دریایی نجات پیدا کرد!

پیرزن کمی فکر کرد؛ کاری به این کوچکی، باعث ادامه ی زندگی جاندار زیبا شده بود. یک قلب بزرگ، قدرت چندین دست نیرومند را دارد. بنابراین او هم شروع به برداشتن ستاره‌های دریایی کرد و آن‌ها را به آب انداخت. ستاره‌های دریایی به آرامی در دست‌های او حرکت می‌کردند. انگار می‌خواستند از او تشکر کنند.

آن روز هشتصد و بیست و دو ستاره دریایی نجات داده شد.